



کلاهبرداری میمون‌ها



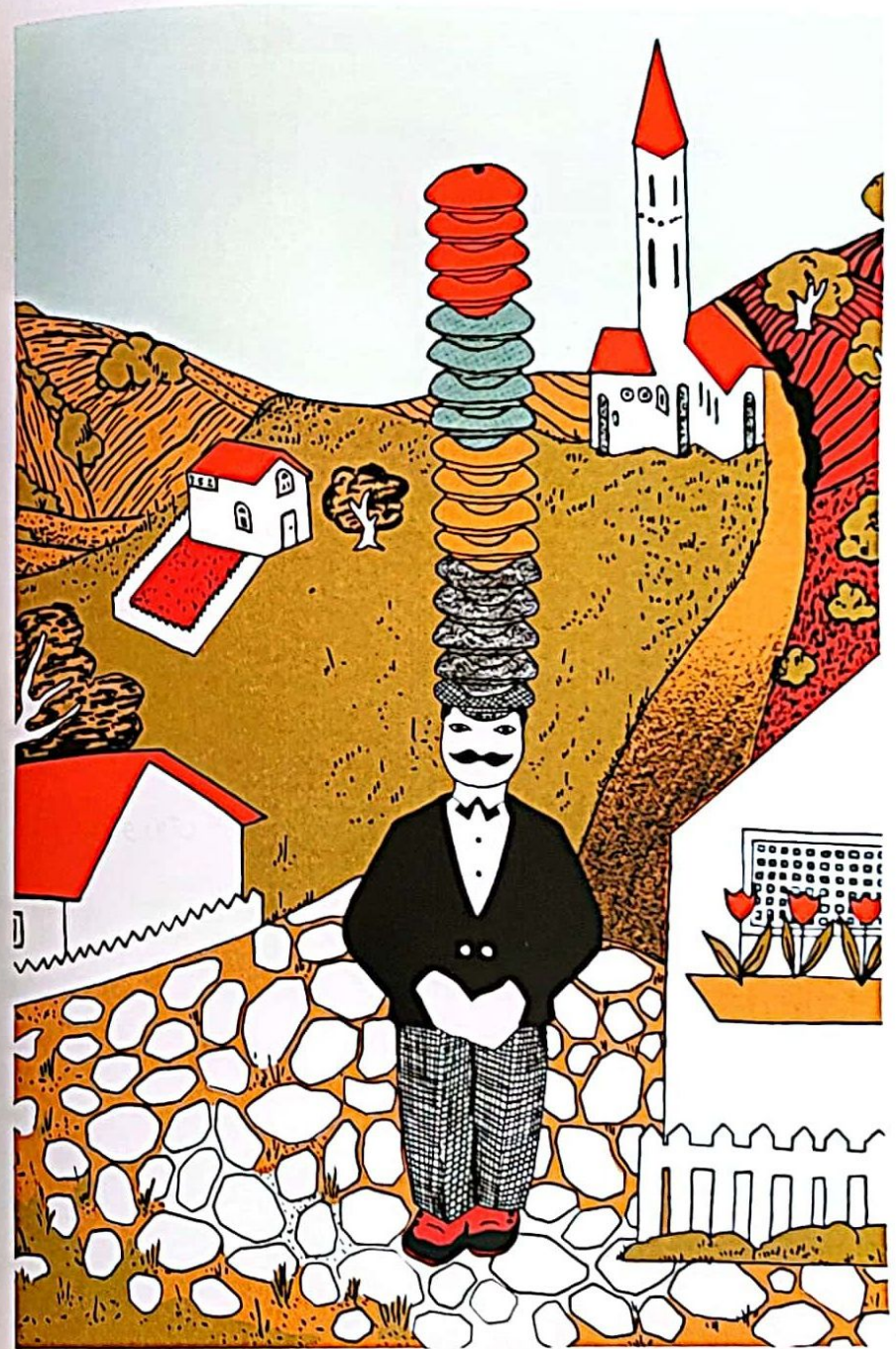
«خلاصه ی داستان»

دوره‌گردی که یک ردیف بلند کلاه روی سرش گذاشته بود، آهسته و پادقت خیابان‌های شهر را بالا و پایین می‌رفت و داد می‌زد: «کلاه دارم ۵۰ سنت!» اما وقتی دوره‌گرد به بیرون شهر رسید، به درختی تکیه داد و خوابش برد. درحالی‌که ردیف بلند کلاه‌ها همچنان روی سرش بود. وقتی در خواب خوش بود، یک دسته میمون بازیگوش همه‌ی کلاه‌های او را زدیدند. به‌جز کلاه شطرنجی که مال خودش بود. وقتی دوره‌گرد از خواب بیدار شد، تلاشش برای پس‌گرفتن کلاه‌ها به قصه‌ای به یادماندنی تبدیل شد.

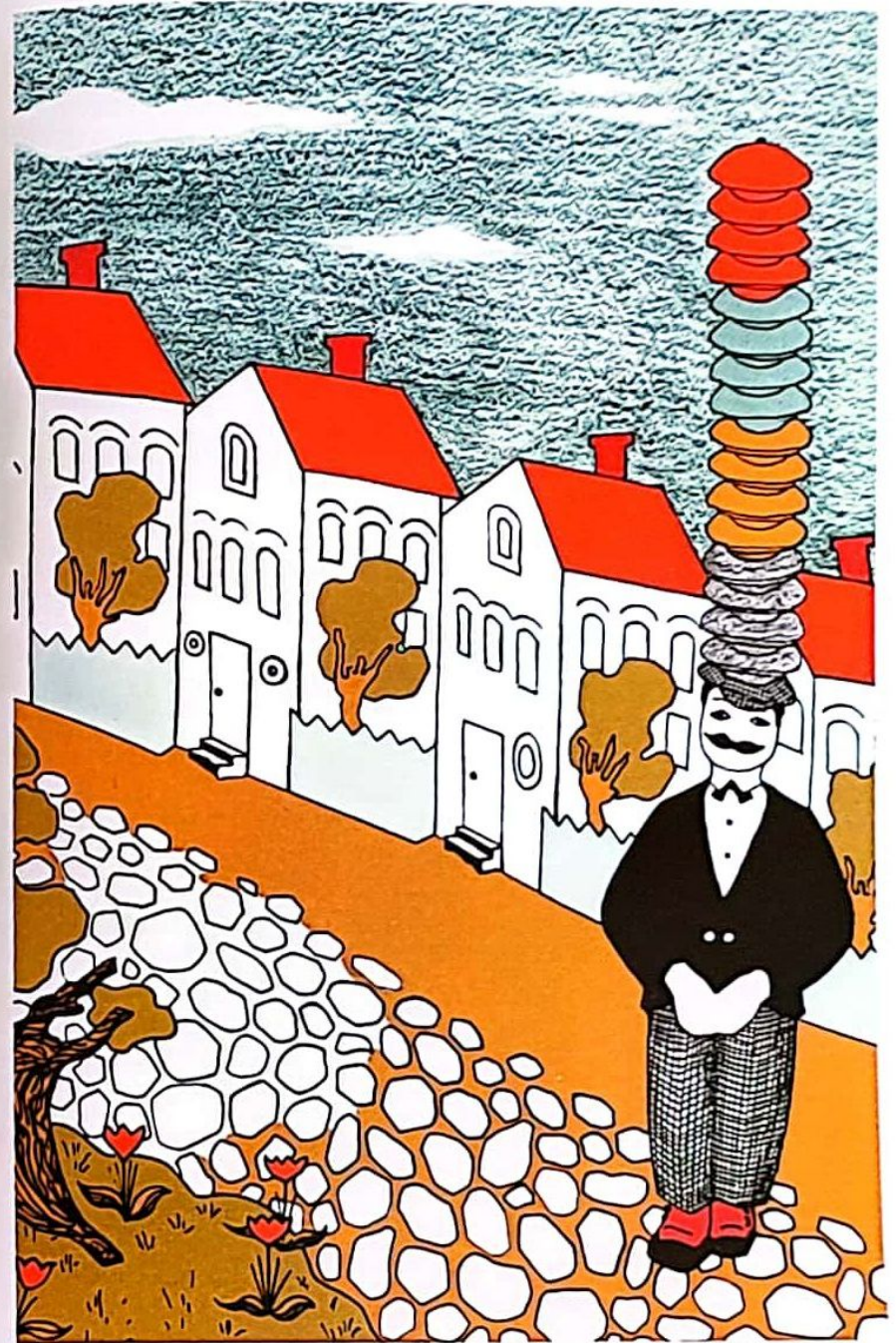


روزی روزگاری دوره‌گردی بود که کلاه می‌فروخت. او شبیه به دوره‌گردهای معمولی نبود که اجناسشان را روی کولشان می‌گذارند. او برعکس همه، کلاه‌هایش را ردیف روی سرش می‌چید!

اول از همه، کلاه شطرنجی خودش را روی سر می‌گذاشت. بعد یک دسته کلاه خاکستری، بعد یک دسته کلاه قهوه‌ای، بعد یک دسته کلاه آبی و روی همه‌ی آنها یک دسته کلاه قرمز.



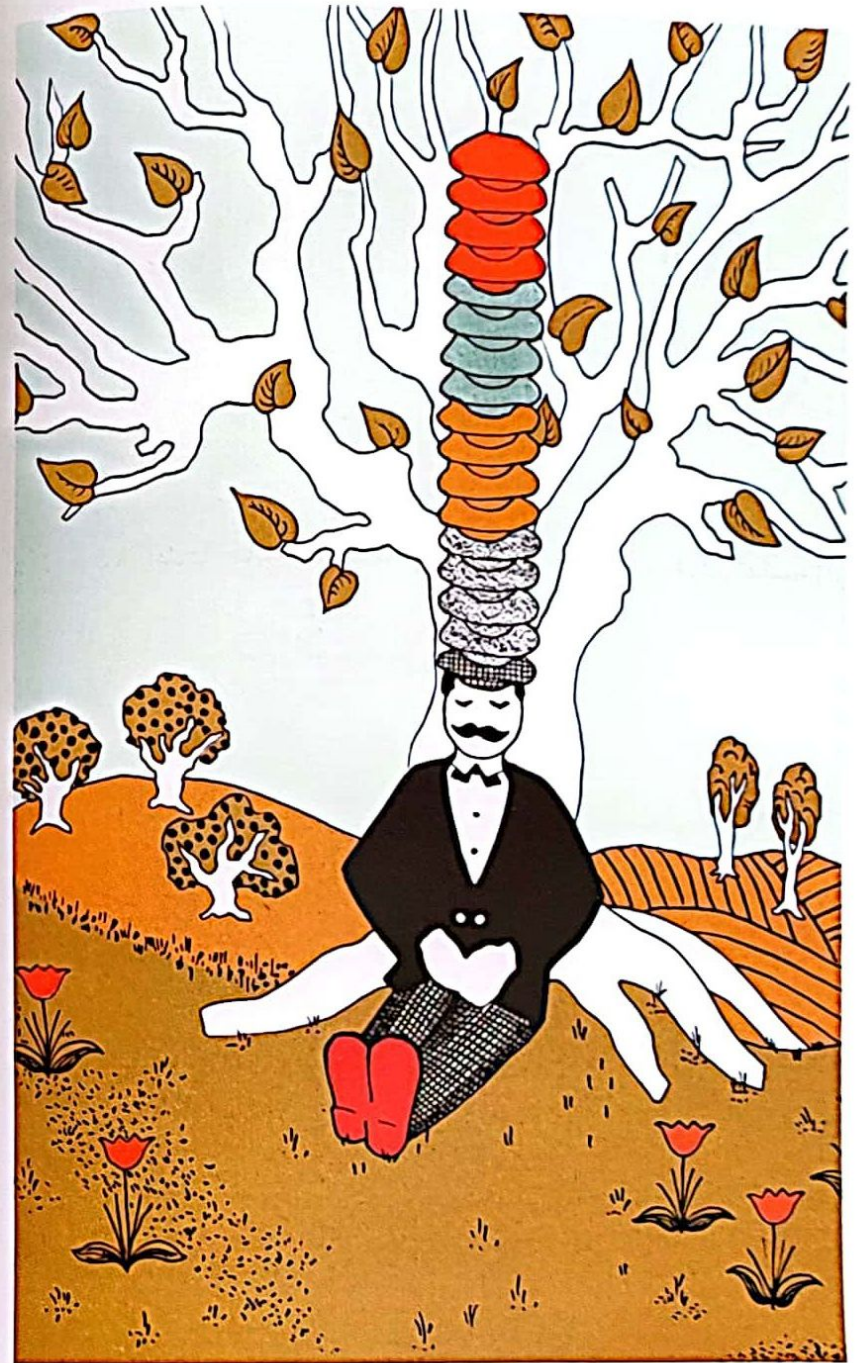
او خیلی صاف و محکم قدم برمی داشت و خیابان های شهر را بالا و پایین می رفت تا یک وقت کلاه هایش چپه نشوند.
همین طور که راه می رفت، هرازگاهی فریاد می زد: «کلاه دارم، کلاه! کلاه دارم ۵۰ سنت!»



یک روز صبح دوره‌گرد نتوانست هیچ کلاهی بفروشد. در خیابان
قدم‌زنان رفت و برگشت و فریاد زد: «کلاه دارم، کلاه! کلاه دارم ۵۰
سنت!»
اما انگار آن روز صبح هیچ‌کس کلاه نمی‌خواست. هیچ‌کس حتی یک
کلاه قرمز هم نخرید.
دوره‌گرد کم‌کم داشت احساس گرسنگی می‌کرد. اما خب، هیچ پولی
نداشت که ناهار بخرد.
با خودش گفت، "بهتر است بروم بیرون شهر کمی قدم بزنم" و آرام آرام
از شهر خارج شد تا کلاه‌هایش نيفتند.

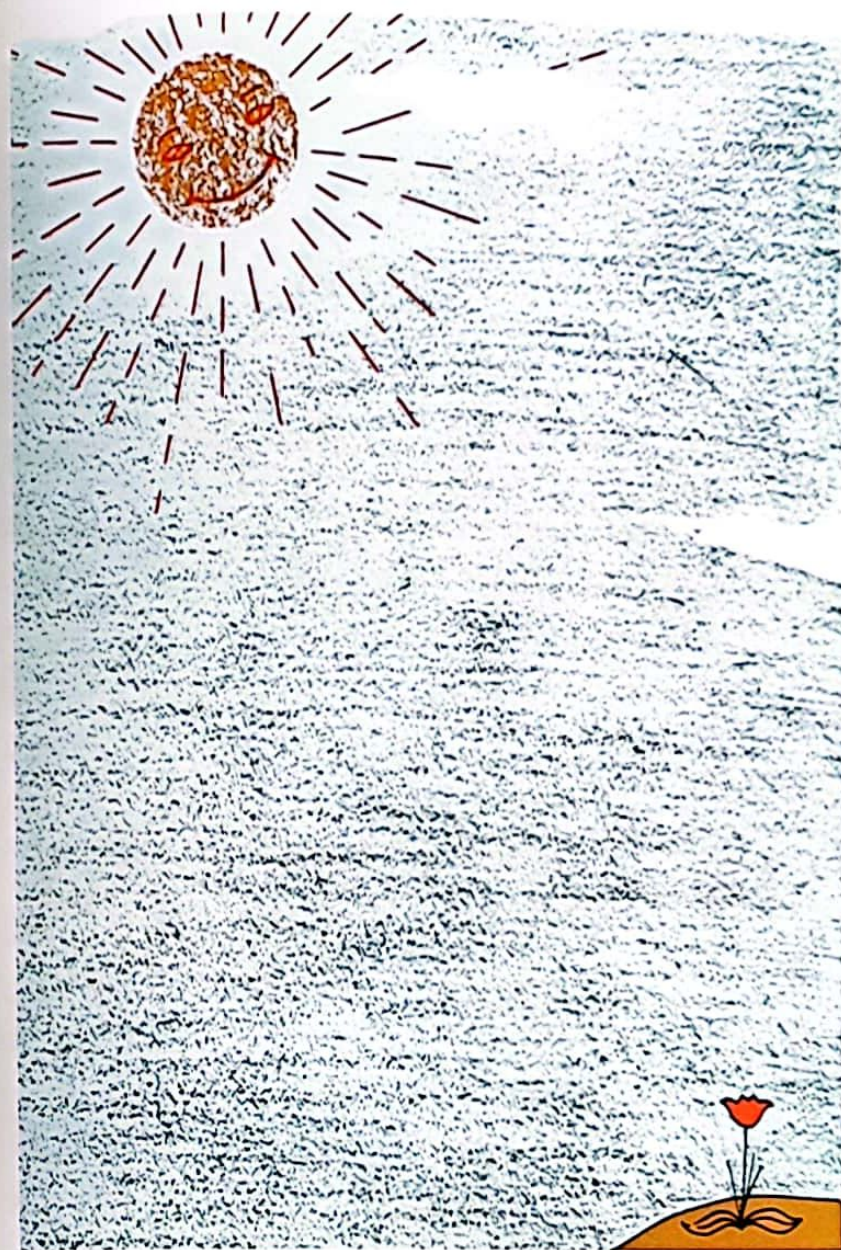


او زمان زیادی راه رفت تا به درخت خیلی بزرگی رسید.
فکر کرد، "اینجا جای خوبی برای استراحت است" و خیلی آهسته زیر
درخت نشست و کم کم به تنه‌ی درخت تکیه داد تا ردیف کلاه‌های
روی سرش خراب نشود.
بعد به کلاه‌ها دست کشید تا مطمئن شود هنوز صاف هستند. اول کلاه
شطرنجی خودش، بعد کلاه‌های خاکستری، بعد کلاه‌های قهوه‌ای،
بعد کلاه‌های آبی و روی همه‌ی آنها هم کلاه‌های قرمز.





از خواب که بیدار شد، حسابی سرحال شده بود.



همه کلاه‌ها سر جای خودشان بودند. پس با خیال راحت به خواب رفت، خوابی عمیق و طولانی...

قبل از اینکه بلند شود، دوباره دستش را بالای سرش برد تا مطمئن
شود کلاه‌ها سر جای شان هستند.
اما تنها چیزی که لمس کرد کلاه شطرنجی خودش بود!



سمت راستش را نگاه کرد. کلاهی نبود.
سمت چپش را نگاه کرد. کلاهی نبود.
پشت سرش را نگاه کرد. کلاهی نبود.
پشت درخت را نگاه کرد. کلاهی نبود.



بعد نگاهی به بالای درخت انداخت. حدس بزنید چه دید؟





یک کلاه خاکستری، یا قهوه‌ای، یا آبی، یا قرمز بود!

روی هر شاخه یک میمون نشسته بود. روی سر هر میمون



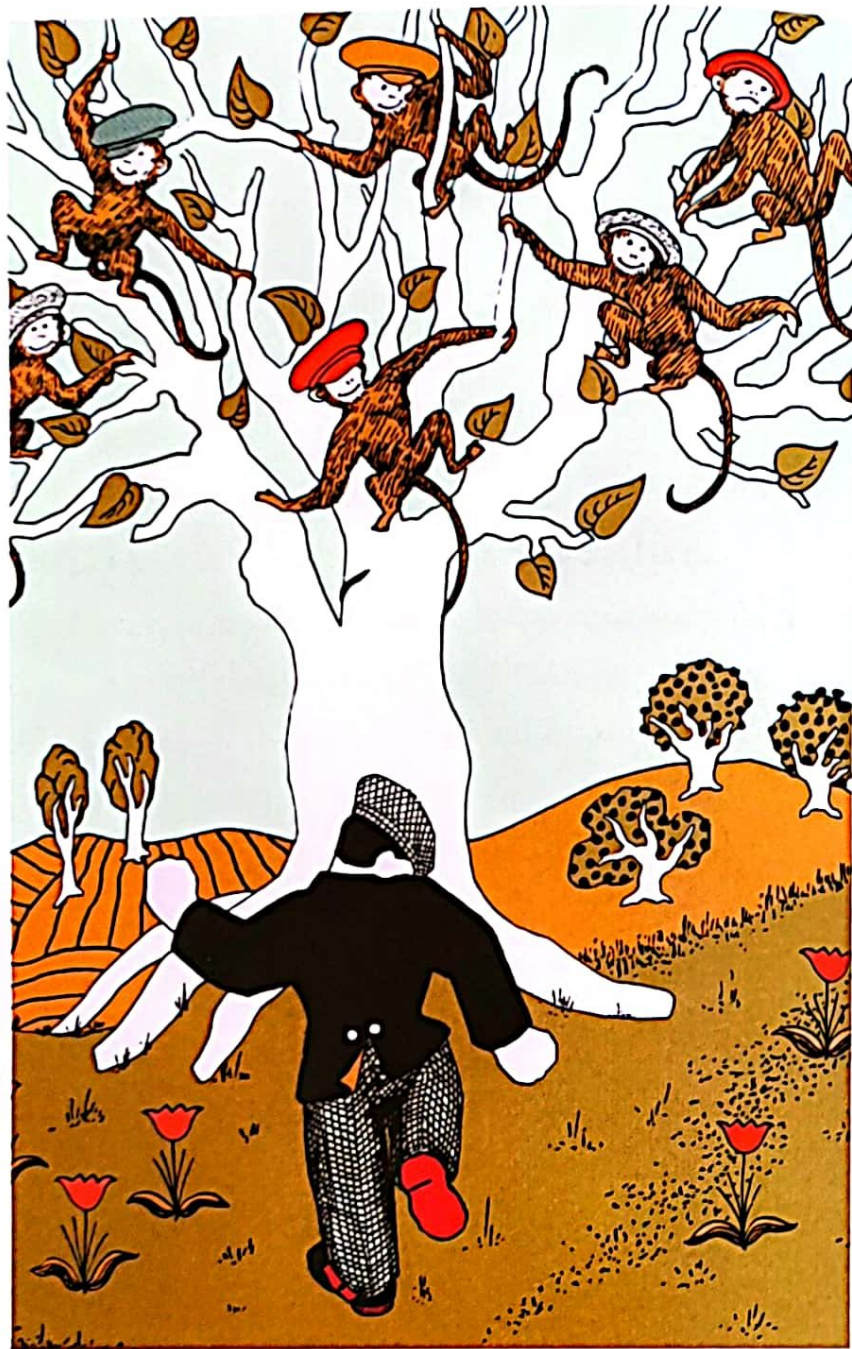
دوره‌گرد به میمون‌ها نگاه کرد. میمون‌ها به دوره‌گرد نگاه کردند.
نمی‌دانست باید چه کار کند. بالأخره تصمیم گرفت با آنها حرف بزند.



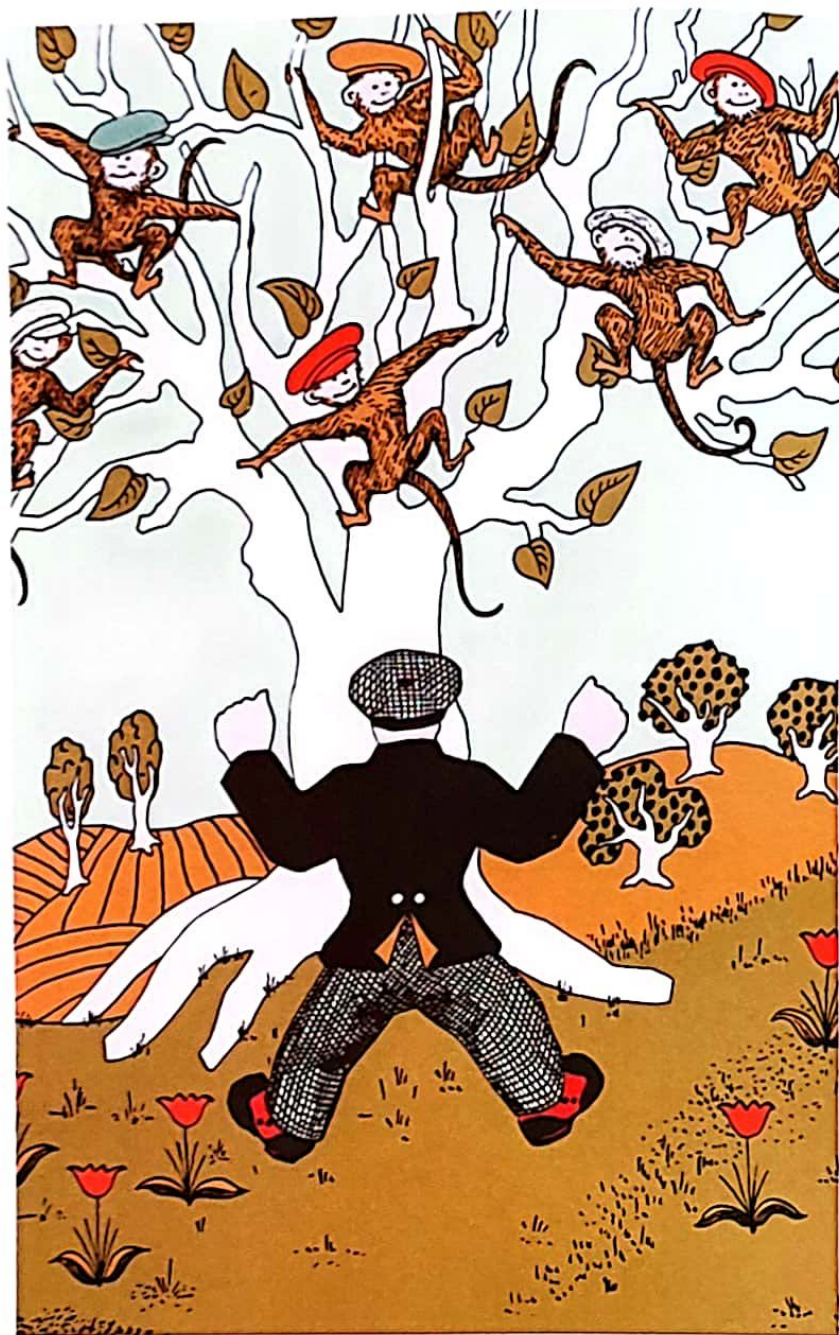
او انگشتش را به طرف میمون‌ها گرفت و گفت: «آهای میمون‌ها! با شما هستم. کلاه‌های من را پس بدهید!»
اما میمون‌ها فقط انگشت‌هایشان را مثل او تکان دادند و جیغ کشیدند.



این کار میمون‌ها، دوره‌گرد را عصبانی کرد. او با تکان دادن هر دو دستش به آنها گفت: «آهای میمون‌ها! گفتم کلاه‌های من را پس بدهید!»
اما میمون‌ها این بار هر دو دستشان را برای او تکان دادند و جیغ کشیدند.



حالا دوره‌گرد حسابی عصبانی شده بود. او پایش را به زمین کوبید و گفت: «آهای میمون‌ها! بهتر است هرچه زودتر کلاه‌های من را پس بدهید!»
اما میمون‌ها فقط پایشان را مثل او به شاخه‌ها کوبیدند و جیغ کشیدند.



این دفعه دوره‌گرد خیلی خیلی عصبانی شد و هردو پایش را به زمین
کوبید و فریاد زد: «آهای میمون‌ها! باید کلاه‌های من را پس بدهید!»
اما میمون‌ها هم هردو پایشان را به شاخه‌ها کوبیدند و جیغ کشیدند.



بالأخره دوره‌گرد آن قدر عصبانی شد که کلاهش را از سرش برداشت و
به زمین کوبید و کم‌کم از آنجا دور شد.



اما درست در همان لحظه، میمون‌ها هم کلاه‌های او را از سر برداشتند

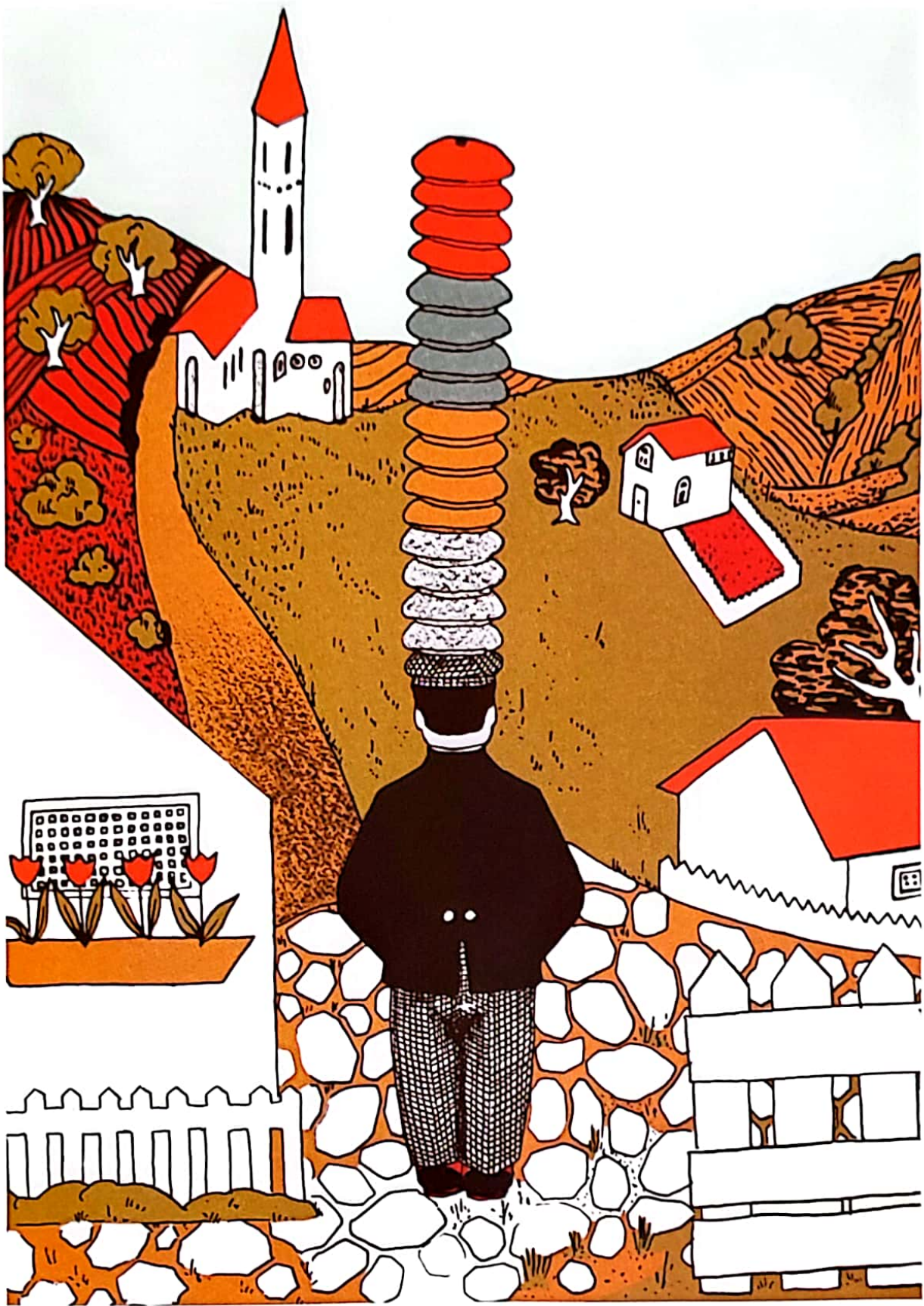
...و



دوره‌گرد کلاه‌هایش را برداشت و به ترتیب روی سرش گذاشت.
اول کلاه شطرنجی خودش، بعد کلاه‌های خاکستری، بعد کلاه‌های
قهوه‌ای، بعد کلاه‌های آبی و بالای همه کلاه‌های قرمز



همه‌ی کلاه‌های خاکستری، همه‌ی کلاه‌های قهوه‌ای، همه‌ی
کلاه‌های آبی و همه‌ی کلاه‌های قرمز پروازکنان از بالای درخت به زیر
آن فرود آمدند.



و آرام آرام به شهر برگشت و دوباره فریاد زد، "کلاه دارم، کلاه! کلاه دارم ۵۰ سنت!"



۱۱ دوره
ناشر نمونه
کشور
سال های
۷۴،۷۲
۷۹،۷۸
۸۴،۸۳
۹۱،۸۸
۹۵ و ۹۴
۱۳۹۶

ناشر برگزیده ۶ دوره

در جشنواره‌ی کتاب‌های آموزشی رشد
(آموزش و پرورش)

دست‌فروشی و دوره‌گردی یکی از ابتدایی‌ترین شیوه‌های فروش است. دوره‌گرد به جای اینکه در مغازه‌ای بنشیند و منتظر آمدن مشتری باشد، خودش راهی می‌شود و به مشتری‌ها سر می‌زند. البته گاهی پیش می‌آید کسی نخواهد مشتری یک دوره‌گرد باشد و چیزی از او بخرد. این جور وقت‌ها دوره‌گردها دست به دامن تبلیغات گوناگون می‌شوند و برای جلب مشتری کارهای جالبی می‌کنند.

حتماً می‌دانید برای داشتن این شغل باید کالاهای کوچک را انتخاب کنید تا حمل آنها راحت باشد. مثل دوره‌گرد قصه‌ی ما که کلاه می‌فروشد و کلاه‌هایش را ردیف روی سرش می‌چیند. اینطوری نه به مغازه نیاز دارد، نه کسی از او مالیات می‌گیرد. مگر کسی بابت "کلاه روی سر گذاشتن" هم مالیات می‌دهد؟

جایگاه کتاب در استاندارد آموزش سواد مالی

تصمیم‌گیری مالی

مدیریت ریسک و بیمه

سرمایه‌گذاری

کاربایی و درآمد

اعتبار و بدهی

خرج و پس انداز

شغل

تبلیغات

آکادمی
هوش مالی

نسبت طلایی زندگی

www.fintelligence.ir



کتاب‌ها کا بنفتم
واحدکودک و خردسال
موسسه انتشارات قدیانی
www.ghadyanli.org
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۴۴۱۰

ISBN: 978-600-08-0824-2



9 786000 808242

